

امکان تمدن اسلامی در دنیای کنونی؛ نگاهی به مبانی و ظرفیت‌ها

سیدعلیرضا واسعی*

چکیده

تمدن‌شناسان بر وجود تاریخی تمدن اسلامی و نقش کم‌نظیر آن در تمدن جهانی اتفاق نظر دارند، چنان‌که حیات‌مندی آن را در طول تاریخ گذشته پذیرا شده‌اند، ولی با توجه به آنچه در سده‌های اخیر این تمدن از خود به جا نهاده و نقش کم‌رنگی که در صحنه تمدن جهانی داشته است، این پرسش را برای اندیشمندان و محققان پدید آورده که آیا این تمدن می‌تواند در دنیای کنونی که تحولات بنیادینی یافته، با بازآرایی خود حضوری پویا و رقیبانه داشته باشد یا نه؟ این مقاله با روش تحلیل تاریخی و تبیین علمی به این نتیجه دست یافته است که تمدن اسلامی به‌رغم سستی و فتوری که خواسته یا ناخواسته دامنگیرش شده بود، می‌تواند دوباره در صحنه جهانی حضوری مؤثر بیابد با این پیش‌فرض که مبانی و ظرفیت‌های تمدن‌ساز اسلامی، چنین امکانی را برای ورود مجدد آن به عرصه رقابت تمدنی فراهم می‌سازد.

کلیدواژه‌ها

تمدن اسلامی، مبانی، ظرفیت‌ها، اسلام تمدنی، تمدن جدید.



مقدمه

در خصوص وجود تاریخی تمدن اسلامی و نقش آن در تمدن جهانی نمی‌توان تردید کرد.^۱ پژوهندگان حوزه تمدن بر آنند که تمدن اسلامی با سرعت چشم‌گیری توانست همه تمدن‌های کهن را در خود جمع کند و در فرایندی معقول، آنها را در قالب تمدن جدید و متفاوت عرضه نماید (نک: عوض، ۱۳۹۳: ۵۷). تمدن شکل گرفته به حکم ریشه‌های هویتی‌اش (المسایح، ۱۴۱۰: ۱۲۲) تمدن اسلامی نام گرفت و دنیای جدید را مرهون نقش‌آفرینی خود ساخت. به همین سبب، حتی آنان که بر تدوام کنونی آن نظر ندارند، به نقش واسط آن در انتقال تمدن کهن به دنیای جدید اذعان می‌کنند (توین‌بی، ۱۳۵۳: ۱۷۵).

این تمدن در گذر زمان و بنا به دلایلی، برای مدت‌ها نتوانست در عرصه رقابت تمدنی نقش‌آفرینی کرده و حضور مؤثری داشته باشد؛ هرچند مسلمانان خود تا مدت‌ها از آنچه پیش آمده بود، آگاه نبودند، چون نه با دنیای اطراف خود در ارتباط بودند تا در نگاهی مقایسه‌ای و انتقادی به کاستی‌های پیش‌آمده وقوف یابند، نه اساساً به برتری تمدنی دیگران باور داشتند تا اینکه در یک سده اخیر با گسترش تعامل و آشنایی مسلمانان با جهان غرب و مدرنیته^۲ و پیدایی رسانه‌ها و توسعه اطلاعات، دسته‌ای از متفکران نواندیش، در رویکردی مقایسه‌ای میان وضعیت جهان اسلام و داشته‌های دیگران و با راز کاوی اوضاع پیش‌آمده، راهکارهایی برای برون‌رفت از آن بجویند. برخی در نگاه به گذشته تمدن اسلامی و توانایی‌سنجی پیشرفت‌های تجربه‌شده، از توانایی مسلمانان در ایجاد تمدن جدید سخن گفتند و دسته‌ای دیگر با نگاهی آسیب‌شناسانه به فرایند تمدن اسلامی، دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و پیشنهادهایی ارائه کردند که برایندها امکان احیای تمدن اسلامی یا ضرورت ایجاد تمدن جدید اسلامی است.

۱. نائینی در مقدمه تنبیه الامه و تزیه المله می‌نویسد: «ملل مسیحیه و اروپاییان، قبل از جنگ صلیب، چنانچه از تمام شعب حکمت علمیه بی‌نصیب بودند، همین قسم از علوم تمدنی و حکمت علمیه و احکام سیاسیه هم... بعد از آن واقعه عظیمه عدم فوزشان را به مقصد، به عدم تمدن و بی‌علمی خود مستند دانستند. علاج این ام‌الامراض را اهمّ مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طلب بر آمدند؛ اصول تمدن و سیاسات اسلامیه را از کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت و غیرها اخذ و ...» (نک: نائینی، ۱۳۳۴: ۳۶-۳۷).

۲. در جنبش مشروطه برای نخستین‌بار ایرانیان با مدرنیسم آشنا شدند (نک: علمدار، ۱۳۸۲: ۴۸۹ به بعد).



نظر

امکان تمدن اسلامی در دنیای کنونی...



بی‌گمان تمدن اسلامی در دنیای کنونی حضوری انکارناپذیر دارد. نشانه آشکار آن، جمعیت رو به رشد مسلمانان، داشتن منابع مهم طبیعی و انسانی، وجود منابع ارزشمند فکری، میراث علمی و مهم‌تر از همه، مانیفست ماندگار (قرآن، کتاب خدا) آن است که بر خلاف ادیان دیگر، تمامی اعمال و عقاید مردمش بر اساس آن تعریف می‌شود (گرونیام، ۱۳۴۲: ۹۹۹). این تمدن که با گذر از پیچ و خم‌های بسیار توانسته هم‌چنان ماندگاری خود را تضمین کند، به یقین از عناصر و مقوم‌هایی برخوردار است که می‌تواند از نو در عرصه جهان تمدنی، به صورت پویا و مؤثر حضور یابد. این مقاله می‌کوشد تا با پرداختن به مبانی و ظرفیت‌های تمدن‌ساز اسلام، امکان احیای تمدن اسلامی تأکید ورزد.

۱. بررسی مفاهیم بنیادی

در آغاز باید سه نکته اساسی بررسی گردد: اول - مفهوم‌شناسی تمدن اسلامی و تمایز آن با دیگر تمدن‌ها؛ دوم - عهد شکوفایی تمدن اسلامی و جایگاه کنونی آن؛ و سوم - مفهوم اسلام تمدنی.

الف) مفهوم‌شناسی تمدن اسلامی

امروزه ترکیب تمدن اسلامی کاربرد فراوانی دارد، ولی همچنان نیازمند بازتعریف است، به‌ویژه وقتی در کنار واژه‌هایی همچون تمدن غربی و تمدن شرقی قرار می‌گیرد، الزام بیشتری برای روشن‌سازی دارد. برای تمدن، معانی مختلف و فراوانی ارائه شده است (نک: عوض، ۱۳۹۳: ۲۷ به بعد). برخی آن را با واژه فرهنگ هم‌تراز دانسته‌اند، هرچند در تعریف فرهنگ نیز اختلاف دارند؛ برخی دیگر، تمدن را به دستاوردهای مادی و ساخته‌های بشری که در جهت آسایش انسان شکل گرفته اطلاق کرده‌اند؛ دسته سوم با نظر به وجه مدنی زندگی انسانی، تمدن را به زیست مسالمت‌آمیز، نظم‌دار، قانون‌مند و اخلاقی آدمیان نسبت داده‌اند؛ و گروهی دیگر آن را در اقتدار سیاسی و گستردگی نفوذ قدرت، و شماری در پیشرفت‌های علمی معنا کرده‌اند؛ چنان‌که برخی پیشرفت جامعه انسانی را با تمدن برابر دانسته‌اند (نک: بابایی، ۱۳۹۳: ۲۸ به بعد).

همچنان تعریف‌های جدیدی برای تمدن ارائه می‌شود، ولی به نظر می‌رسد وجه مشترکی میان این تعریف‌ها می‌توان پیدا کرد؛ چون برخی از تعریف‌ها ناظر به مفهوم تمدن و دسته‌ای دیگر به مصداق و بعضی به لوازم آن اشاره دارند. ویل دورانت آن را ترکیبی از امنیت و فرهنگ، نظم و آزادی می‌داند (دورانت، ۱۳۷۰: ۲۹۸) و تأکید می‌کند: تمدن امری مادی نیست که به ناچار به خاک و زمین معینی بسته باشد، بلکه معجونی است لمس‌ناشدنی از دستاوردهای فنی و نوآوری‌های فرهنگی (همان: ۳۰۶). شریعتی تمدن را مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی می‌داند (شریعتی، ۱۳۷۰: ۴) و هنری لوکاس در تعریف تمدن می‌نویسد: «[تمدن] پدیده‌ای است به هم‌تئیده که همه رویدادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی هنر و ادبیات را شامل می‌شود» (لوکاس، ۱۳۶۶: ج ۱: ۷ و ۱۶). تمدن هم به دسترسی به رفاه مادی و هم به اعتلای روح بشری اشاره دارد؛ هم به معنای فراوانی نیازمندی‌های روزانه است و هم به معنای احترام گذاشتن به پالایش بشری (یوکیچی، ۱۳۶۳: ۵۶).

هر معنایی که برای تمدن در نظر گرفته شود، تمدن اسلامی بر پایه آن تعریف می‌شود، ولی پیش از ارائه تعریف، باید گفت: تمدن اولاً، مفهومی انتزاعی بدون مصداق عینی خارجی است؛ ثانیاً مفهومی نسبی است؛ یعنی در نسبت با همگنان یا دیگر تمدن‌ها معنا می‌شود؛ ثالثاً مفهومی سیال است (نک: یوکیچی، ۱۳۶۳: ۲۰-۲۱). بر این اساس، تمدن اسلامی عبارت است از: «نوع خاصی از زندگی که تابع داشته‌ها (آنچه از گذشته بوده) و دستاوردهای (نرم‌افزاری [معنوی] و سخت‌افزاری [مادی و جسمانی]) معطوف به نیازهای انسانی (نیازهای آرامشی و آسایشی) است که در سایه آموزه‌های اسلامی، در گذر زمان در جامعه مسلمانان نهادینه شده است». بنا بر این، تمدن اسلامی لزوماً برآمده از دیانت اسلامی یا برساخته مسلمانان نیست، بلکه محصولی است که ذیل چتر اسلام، در جامعه مسلمانی شکل گرفته است. بی‌تردید اگر اسلام نبود و مسلمانان کنش‌های خود را با آن منطبق نمی‌ساختند، چنین تمدنی هرگز رخ نمی‌کرد (نک: زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۵-۳۶). این تمدن، البته در رویکرد و جهت، اهداف و غایت‌ها، و صورت و ساختار با دیگر تمدن‌ها متفاوت است؛ چنان‌که مبانی خاص خود را دارد.





ب) عهد شکوفایی تمدن اسلامی و جایگاه کنونی آن

تمدن اسلامی از زمان پیدایی تاکنون، مسیر یک‌نواختی را پشت سر گذاشته است، بلکه به اعتبار توان پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه اسلامی، فراز و فرودهایی داشته و توانایی‌ها و ضعف‌هایی را تجربه کرده و همچنان در دنیای حاضر تأثیر معنوی دارد (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۱). به باور برخی، این تمدن تاکنون شش مرحله را پشت سر گذاشته و با ظهور انقلاب اسلامی ایران پای در مرحله هفتم نهاده که عصر بازگشت است (نک: جعفریان، ۱۳۸۵: ۴-۱۱). برخی دیگر، در نگاه مقایسه‌ای با تمدن غربی، یادآوری کرده‌اند که پیدایی اسلام و اوج تمدنی آن، به لحاظ تاریخی با دوره قرون وسطی در غرب مقارن بود^۱ و برخلاف آنجا، در سطح بالایی از زیست تمدنی قرار داشت، ولی تابع عوامل مختلف داخلی و خارجی، به تدریج در مسیر دیگری گام نهاد و از پویایی بازماند تا آنجا که در برابر هجمه‌های غریبان در جنگ‌های صلیبی کم‌توان شده و بعدها در برابر مغولان، دیگر یارای ایستادگی نیافت.

آنچه قوای مسلمانان را به ضعف و فروپاشی کشاند، کمبود نیروی نظامی یا ابزار جنگی آنان نبود، بلکه تزلزل مبانی فکری و ضعف اصول زیست اسلامی آنان بود؛ همان چیزهایی که در آغاز ظهور اسلام، مسلمانان را در مواجهه با امپراتوران زمانه برکشیده بود. مسلمانان به سرعت از قافله تمدنی بازماندند و دلیل این امر، بیش از هر چیز یک‌نواختی جهان اسلام در برابر مسائل نوآمد بود؛ یعنی تصلب مسلمانان و در رأس آنان رهبران جامعه^۲ بر داشته‌ها و اصرار بر پاسخ‌گویی همان‌ها بود. به بیان دیگر، عدم همپایی با پیشرفت‌های زمانه که پرسش‌های جدیدی را فراروی آدیان می‌نهاد و به طبع پاسخ‌های نویی را می‌طلبد. طبق این دیدگاه و برخلاف نظر مشهور، تمدن اسلامی

۱. قرون وسطی از قرن پنجم تا پانزدهم را شامل می‌شود که دوره انحطاط تمدنی، فرهنگی و عصر غلبه کلیسا بر تمامی حوزه‌های زندگی مردم بود. تاریک‌ترین آن دوره، قرون نهم تا دوازدهم میلادی، یعنی قرن‌های سوم تا ششم هجری بود که جهان اسلام مرحله شکوفایی تمدنی را پشت سر می‌گذاشت.

۲. در اینجا نویسنده از انحطاط تمدن اسلامی سخن به میان نیاورده است، چون معیاری برای انحطاط، جز ملاک‌انگاری علوم تجربی غرب به‌مثابه تمدن وجود ندارد (نک: نصر، ۱۳۸۹: ۲۲۶ به بعد).

دچار فروپاشی و اضمحلال و حتی بی‌راهه‌روی نشد، بلکه در چنبره باور به گذشته گرفتار و محصور گردید و به طبع کارآمدی خود را از دست داد؛ چنان‌که امپراتوری روم پیش‌تر به آن دچار شده بود (نک: دوران، ۱۳۶۷، ج ۳: ۷۷۶).

جهان اسلام، پس از ایلغار مغول در سده هفتم هجری زمان زیادی را پشت سر گذاشت تا به خود آید و از وضعیت تمدنی خویش آگاهی یابد تا بتواند به بازنگری بپردازد. به بیان دیگر، وقتی با پشت سر گذاشتن دوره شکل‌گیری و پیشرفت، از قرن ششم به بعد دچار توقف و عقب‌افتادگی از کاروان تمدنی گردید،^۱ با تأخیر بسیار از قرن بیستم وارد مرحله جدیدی شد و توانست با نقد تمدن غرب و آگاهی نسبت به داشته‌های خویش، به بازاندیشی تمدنی بپردازد. دوره اخیر که از یک سده پیش آغاز و با انقلاب اسلامی ایران وارد مرحله جدیدی شده، جایگاه تمدن اسلامی را در دنیای کنونی تا حد زیادی بازآرایی کرده است؛ چنان‌که حساسیت‌های جهانی ایجادشده نسبت به آن مؤید این مدعاست.

ج) شناخت اسلام تمدنی

توانایی اسلام در ارائه تمدنی باشکوه در گذشته، بیانگر توانایی آن در ایجاد تمدن جدید است. این نگاه را امروزه با عنوان «اسلام تمدنی»^۲ شناسایی می‌کنند. این رویکرد که به معنای پرداختن یا تبیین دیانت اسلام به‌مثابه عنصر تمدن‌آفرین است، همانند دیگر اصطلاح‌های ترکیبی همچون «اسلام فقهی» که به مطالعه اسلام از حیث شریعت می‌پردازد یا «اسلام سیاسی» که منظری سیاسی برای اسلام می‌گشاید، اسلام را از حیث تمدن‌سازی مورد مذاقه قرار می‌دهد؛ اسلامی که توانایی ساخت جامعه‌ای شایسته، دارای آسایش و آرامش را دارد و می‌تواند تمدن‌ساز باشد. این ظرفیت اسلام را با

۱. البته شروع این وضعیت پیش‌تر از این بوده، ولی در قرن ششم پیش از پیش برجسته گردید (نک: صفا، ۱۳۷۱: ۱۳۴ به بعد).

۲. این اصطلاح، گرچه سابقه‌دار است، دانشمندان مالزی آن را به‌مثابه رویکردی جدید مورد مذاقه قرار داده‌اند (نک: نوروزی فیروز و خاتمی‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۱ به بعد).





پسوند «تمدنی» می‌شناسانند. در این نگره، فقه، کلام، تفسیر، اخلاق، حدیث و دیگر علوم دینی، با رویکرد ایجاد تمدن بررسی شده و پژوهش معطوف به آنها، مطالعه‌ای در جهت ایجاد تمدن جدید، متمایز و پاسخ‌گو به نیازهای اساسی بشر است. بر این اساس، همه نگاه‌ها متوجه تمدن است و تمامی فهم‌ها، تبیین‌ها و تحلیل‌ها با نظر بدان جهت می‌یابد. مباحث مطرح در دهه‌های اخیر میان فرهیختگان، درکی از همین نگاه است که اسلام دارای ظرفیت بالا برای ایجاد تمدن جدید و متناسب با نیازهای روزآمد (اسلام تمدنی) است. با این بیان، حرکت‌های احیاگرانه مفهوم دقیق‌تری می‌یابد.

۲. احیا یا ایجاد تمدن بر اساس ظرفیت‌های اسلام

توجه به توانایی اسلام و مسلمانان در ایجاد تمدن متمایز و پاسخ‌گو، پیشینه زیادی ندارد؛ هرچند امروزه برای بسیاری از دین‌داران، فهم این ادعا آسان‌تر شده که تمدن، امری انسانی و دستاوردی بشری است و تابع اندیشه‌گری، تجربه‌اندوزی و تلاش اوست و با تدبیر و مدیریت او سامان می‌یابد و می‌بالد، اما در گذشته نه‌چندان دور، برخی از مسلمانان با باور به تقدیر الهی، منتظر برتری‌یابی دین حق بودند؛ به‌ویژه آنکه دیانت اسلامی به‌عنوان تنها دین مقبول الهی^۱ و بی‌رقیب در عرصه پیش‌روندگی^۲ آنان را به ایمانی خط‌آلود کشانده بود که به هر حال آینده از آن مسلمانان است؛ چه در تحقق آن کوشا باشند یا دست بر دست بگذارند. روشن‌اندیشان مسلمان، از این رویکرد فاصله گرفته، از یک‌سو بر داشته‌های اسلامی پای فشرده و از سوی دیگر، به بهره‌گیری از دستاوردها و تجربه‌های دیگران انگشت نهادند تا تمدن جدید اسلامی را محقق سازند. سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در رأس این حرکت با شناختی از جهان اسلام که از جایگاه تمدنی خوبی بهره نداشت، و نیز آشنایی با تمدن غربی که همگان را مسحور سیطره و اقتدار خود ساخته بود، ادعا کرد همه شرایطی که برای پیشرفت ملت‌ها و احراز سعادت در دنیا و آخرت لازم است، در اساس اسلام وجود دارد و می‌تواند تمدنی شایسته در دنیای جدید پدید آورد.

۱. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹)؛ «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (همان: ۸۵).

۲. «الْإِسْلَامُ يَغْلُوْ وَ لَا يَغْلَى» (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲: ۹۶)؛ «الْإِسْلَامُ يَغْلُوْ وَ لَا يَغْلَى عَلَيْهِ» (حبلی، ۱۴۱۷، ج ۹: ۳۷۰).

وی در پاسخ به این پرسش که چرا با این فرض، مسلمانان در جهان امروزی ناتوانند، به آیه قرآن استناد می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ خداوند دگرگون نمی‌کند آنچه را که در قومی است، مگر زمانی که افراد آن قوم آنچه را که در نفس‌های ایشان است، دگرگون کنند» (رعد: ۱۱). بدین گونه او، به گفته کسرای، علت اصلی بازمیانی یا عدم پیشرفت مسلمانان را در سستی خودشان دانسته و برای برون‌رفت از آن، معتقد بود که مسلمانان با کسب دانش‌های جدید و از طریق خردورزی، استدلال و مکاشفه و نیز مبارزه با رویه استعماری غرب، می‌توانند جایگاه خویش را بیابند (کسرای، ۱۳۷۹: ۲۹۸).

رویکرد متفاوت سیدجمال، با همه مخالفت‌ها و چالش‌های اولیه، به‌زودی همراهی یافت و در میان دین‌داران آگاه مقبولیتی نسبی یافت تا آنجا که می‌توان انقلاب اسلامی ایران و بیداری جهان اسلام را حاصل آن نگره دانست که با اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام برای راهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان و صلاحیت تمدن‌سازی شکل گرفته است. در این راستا، می‌بایست دو کار عمده باید صورت می‌گرفت: نخست شناخت صحیح تمدن غرب و نقد معقول و منصفانه آن؛ دوم شناخت توانایی‌های اسلام در ایجاد تمدن به‌صورت نظری و بالینی.

البته در خصوص نقادی تمدن غرب، خود نویسندگان غربی نیز گام‌هایی برداشته و آثاری منتشر کرده‌اند؛ کتاب‌های افول غرب اثر اشپینگلر، فروپاشی تمدن غرب اثر جی‌رینگر و بحران تمدن غرب اثر رنه‌گونون در این راستا قابل توجه‌اند؛ چنانکه تحلیل ارزشمند توین‌بی از تمدن اروپا، ذیل بی‌اهمیت شدن اروپا (توین‌بی، ۱۳۵۳: ۹۸ به بعد)، ناظر به همین مقوله است. در جهان اسلام نیز نویسندگان به بررسی این مقوله پرداخته و در بیان مشکلات تمدنی غرب، به جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و... اشاره کرده‌اند و مهم‌ترین مشکل آن را ماشین‌وارگی انسان در آن دانسته‌اند؛ یعنی ماشینی که می‌خواست در خدمت انسان باشد، در عمل انسان غربی را به کام خویش کشیده است (نصر، ۱۳۷۹: ۴۳ و ۴۴؛ همچنین نک: رفیع، ۱۳۷۱؛ سروش، ۱۳۷۰: ۲۷۴ به بعد).





اما در خصوص نکته دوم، از دو منظر می‌توان به نظاره نشست: شناسایی بالینی مبانی و اصولی که موجب پدیداری تمدن در گذشته گردید دیگری شناسایی ظرفیت‌های تمدن‌ساز اسلام که امکان تجدید بنای تمدنی جدید را امکان‌پذیر می‌سازد.

بی‌تردید تمدن اسلامی در دوره‌ای از تاریخ پدیدار شد و به‌سرعت به سطحی از شکوفایی رسید که رقیب و بدیلی برای آن متصور نبود (متز، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۶). این شکوفایی در ابعادی چون نظم و انضباط اخلاقی، برتری سطح زندگی، سعه صدر و اجتناب نسبی از تعصب و توسعه علم و ادب برجسته بود؛ اموری که مسلمانان را طی قرن‌های دراز، پیشاهنگ تمام دنیای متمدن و مربی فرهنگ عالم انسانیت قرار داده بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۲۱).

مهم‌ترین عوامل این شکوفایی تمدنی، در تساهل اسلامی و روح معاضدت، حضور در میدان فعالیت (دوری از رهبانیت)، پابندی به عهد و اخلاق، و دوری از تعصب دینی، قومی و نژادی بود (همان: ۲۲ و ۲۳). اصولی که بدون نظر داشت آنها سخن از احیای تمدن بی‌معنا می‌نماید.

۳. مبانی تمدن اسلامی به‌مثابه ظرفیت بنیادین

پیدایی و بالندگی تمدن اسلامی، در اساس دیانت اسلامی ریشه دارد که دینی جامع، حداکثری و همه‌زمانی است؛ هرچند در شکوفایی و گسترش آن، این تنها مسلمانان نبودند که نقش آفریدند، بلکه همگان با برخورداری از پشتوانه اسلامی و حمایت جامعه مسلمانی امکان حضور و پویایی یافتند، چون پیش از آمدن اسلام، نه رومیان و یونانیان از چنان تمدنی برخوردار بودند، نه ایرانیان و هندیان. نگاه فراگیر اسلام به زندگی انسانی بود که به همگان فرصت نقش‌آفرینی داد. مبانی و بنیادهای تمدن‌ساز اسلام را در چند اصل می‌توان شناسایی کرد:

الف) مبنای هستی‌شناختی و جهان‌شناختی

یکم: هدفمندی هستی و حاکمیت توحیدی، پایه‌ای‌ترین ظرفیت ایجاد تمدن جدید و متمایز اسلامی است؛ رهیافتی که در پرتو خدامحوری یکتاپرستانه پیگیری می‌شود. بر

اساس این مبنا، جهان هستی دارای هدفی روشن^۱ و سنتی تغییرناپذیر است (روم: ۳۰؛ احزاب: ۶۲) که خداوند خالق و یکتا آن را آفریده و تدبیر می‌کند.^۲ بر اساس این نگره، جهان هستی دارای معنا و هدف مشخصی است که آدمی با فهم و دریافت آن امید به زیستن می‌یابد و به بیان دیگر، تداوم حیات انسان در آن تضمین می‌شود. معنای زندگی چیزی است که دنیای امروزی به شدت به آن نیازمند است. اقبال لاهوری در زمان خویش به این نکته اساسی که همچنان بنیادین است، توجه داده بود که بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان؛ آزادی روحانی فرد؛ و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند (اقبال لاهوری، بی تا: ۲۰۳).

مطهری در توضیح سخن اقبال می‌گوید که دنیای امروز از تفسیرهای مادی جهان به تنگ آمده است و همه بدبختی‌هایش نیز از همین است. بشر امروز به یک تفسیر روحانی از جهان احتیاج دارد تا دریابد جهان صاحبی به نام خدا دارد. تا این فکر در دماغ بشر پیدا نشود و تا بشر این خلقت و حیات را عبث می‌داند، همین است که هست؛ بدتر هم خواهد شد. بشر احتیاج دارد به یک فکر و عقیده و ایمانی که جهان را به یک شکل روحانی تفسیر کند؛ مبدایی و منتهایی برایش قائل باشد: «أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۹). بشر در میان این همه آزادی‌هایی که دارد، به یک آزادی معنوی احتیاج دارد... بدون اینکه بشر را در ناحیه معنویت خودش آزاد کرده باشیم، آزادی اجتماعی بی‌معناست. پس نیاز دوم، آزادی معنوی است. نیاز سوم، قانونی است که بشر را به سوی کمال سوق بدهد؛ ولی در عین حال، از یک ایمان معنوی سرچشمه بگیرد که به هر پدیده ظاهری رنگ معنوی بخشد. آیا شما جز اسلام، مکتب دیگری پیدا می‌کنید که این نیازها را برطرف کند؟ «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ الْيَمِّ. تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ» (صف: ۱۰ و ۱۱) (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۱: ۴۶۷). به باور اقبال حقیقتی که از راه عقل محض

۱. خداوند در قرآن تصریح می‌کند که ما این جهان را بیهوده و باطل نیافریدیم (ص: ۲۷؛ آل عمران: ۱۹۱؛ مؤمنون: ۱۱۵).

۲. پایه‌ای‌ترین شعار اسلام، توحید خداوند است: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا» (ابن حنبل، بی تا، ج ۳: ۴۹۳ و ج ۴: ۶۲؛ کوفی، ۱۴۰۹/ق ۱۹۸۹م، ج ۸: ۴۴۲).





به دست می آید، نمی تواند آن حرارت زنده‌ای را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل می شود (اقبال لاهوری، بی تا: ۲۰۴)، اما تفسیر توحیدی و مبتنی بر وحی از جهان هستی، زندگی و نجات را برای انسان به ارمغان می آورد.

توحید مهم ترین ویژگی است که تمدن اسلامی را از دیگر تمدن‌ها متمایز می سازد و پایه‌ای ترین شعار اسلامی است که در همه عرصه‌های حیات مسلمانی جاری است. پیامبر اساس حرکت خود را بر آن نهاده و نجات و پیروزی آدمیان را با آن شناسایی می کرد (بیهقی، ۱۴۰۵: ۱۸۶).

دوم: پیوند دنیا و آخرت یا برقراری تعادل میان دنیا و آخرت و مستمر دیدن حیات انسانی، بُعد دیگری در جهان‌شناسی اسلامی است. در تفکر اسلامی، دنیا و آخرت دو روی یک سکه‌اند که هر چه در این روی رخ دهد، بر روی دیگر اثر می کند. پیامبر اسلام در آغازین سال‌های دعوت خویش در بیان اهمیت پیام الهی برای مشرکان می گوید که برای شما چیزی آورده‌ام که به کار دنیا و آخرتتان می خورد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۶۷: ۱۶۴).

قرآن کریم درباره پیوند میان این دو به صراحت می فرماید: «انسانی که در این دنیا ناتوان و نابیناست، در آن دنیا نیز چنین است»^۱ و هر چه در این جا بکارد، در آنجا برداشت خواهد کرد؛ یعنی «برای انسان چیزی جز سعی و تلاش او نیست».^۲ آدمیان بازتاب عمل خویش را در هر اندازه‌ای که باشد، خواهند دید.^۳ این اصل، البته که هر گونه کژ رفتاری، ستمگری، تجاوز به حقوق دیگران، حرمت شکنی و دیگر رذایل اخلاقی را مانع می شود و جامعه‌ای متعالی پدید می آورد؛ جامعه‌ای که در آن، آدمیان از رفاه و آسایش نیز بهره دارند. در این نگره، توجه به امر دنیا و ساختن آن، اهمیتی به قدر توجه به آخرت دارد.

۱. «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء: ۷۲).

۲. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» (نجم: ۳۲).

۳. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله: ۷ و ۸).

ب) مبنای انسان‌شناختی

یکم: ارزش انسان و کرامت ذاتی او، جدای از ملیت، جغرافیا، رنگ، نژاد و حتی باورهای او در فرهنگ اسلامی امری مورد تأکید است. انسان به صرف انسان بودن ارزش و حقوقی دارد و کسی نمی‌تواند بر او سیطره یابد و به فرمان خویش درآورد. از همین رو، خداوند از پیامبرش می‌خواهد تا از مرحله تذکر و اندرز آگاهی‌محور فراتر نرود، زیرا او بر آنان فرمان‌روایی و سیطره ندارد (الغاشیه: ۲۱-۲۲). طباطبایی در این زمینه آورده است که حکم مخصوص خداست و حتی پیامبر فراتر از تبلیغ اختیاری ندارد (المیزان: ۱۲۳). مطابق قرآن، همه آسمان و زمین و آنچه در آن است برای او آفریده شده (ابراهیم: ۳۲-۳۳؛ نحل: ۱۲-۱۳؛ انبیاء: ۸۱؛ ...) و به منزله خلیفه خدا در روی زمین است (لقمان: ۲۰). در این میان، وظیفه پیامبران و اولیای الهی بیان راه و رسم درست زندگی است و جز این وظیفه‌ای ندارند. خداوند بالاترین مسئولیت پیامبری را تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت می‌داند^۱ و اعمال زور را جایز نمی‌شمارد؛^۲ چنان‌که پیامبر اسلام ﷺ فلسفه بعثت خویش را تمام کردن مکارم اخلاق می‌شناسد؛^۳ یعنی آدمی دارای شأن و جایگاهی است که دیگران صرفاً در راهنمایی او می‌توانند مداخله کنند. البته در عرصه اجتماع، اگر فردی پای در مسیری بگذارد که کرامت دیگر آدمیان را به هر نحوی مخدوش سازد، باید با او برخورد شود و این اصلی لازم در حیات اجتماعی است.

آزادی و کرامت انسانی، آن‌گونه که در آموزه‌های اسلامی آمده، گرچه شاید هیچ‌گاه در طول تاریخ اسلام مورد توجه حاکمان، توده مردم و حتی عالمان و فرهیختگان قرار نگرفته است، یکی از مبانی مهم تمدن اسلامی و مؤثر در شکوفایی آن است. هرچه جامعه اسلامی به آن پایبندتر باشد، ضمانت پایایی و گسترش تمدن اسلامی بیشتر خواهد شد. دوم: برابری همگان و امکان برتری اکتسابی با پایبندی به ارزش‌های

۱. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» (جمعه: ۲).

۲. «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لِّسِتِّ عَلَيْهِمْ بِمُضِيظِرٍ» (غاشیه: ۲۲).

۳. «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (غزالی، بی تا، ج ۷: ۹۷).





متعالی، از آموزه‌های اسلامی است. اینکه قرآن می‌فرماید که «ما شما را از جنسیت مختلف آفریدیم و به گروه‌ها و قبیله‌هایی درآوردیم که هیچ یک موجب برتری شما نمی‌شود»، تصریحی بر برابری آدمیان است که تنها با تقوای پیشگی و پارسایی نزد خداوند ارج و منزلت می‌یابند (حجرات: ۱۳). این منزلت، هیچ برتری سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی برای کسی نمی‌آفریند و به طبع هرگونه حس برتری‌جویی یا خودبزرگ‌بینی یا خودالاپنداری را از میان می‌برد و همگان را در جایگاه مساوی می‌نشانند. امام علی علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید «ای مالک! قلبت را از رحمت، محبت و لطف نسبت به رعیت آکنده ساز و بر آنان همچون درنده‌خوی مباش که خوردن آنان را غنیمت شمری، زیرا آنان بر دو صنف‌اند: یا برادر تو هستند در دین یا نظیر تو هستند در اصل آفرینش» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

برابری و برادری انسان‌ها با یک‌دیگر در برابر خداوند (بورلو، ۱۳۸۶: ۳۴) و برتری‌نداشتن هیچ کس بر دیگری و برخورداری همگان از حقوق مساوی، نگاه انسان‌شناسانه اسلامی است که امکان زندگی متمدنانه را فراهم می‌سازد. نائینی با توجه به همین اصل اساسی که آن را در زمان کنونی نشان تمدن می‌داند، اظهار شادمانی می‌کند که پس از قرن‌ها، عموم اسلامیان به حقوق مشروع ملی و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائرین پی بردند و در خلع طوق بندگی جباران و استفاده حقوق غضب‌شده خود پیش رفتند (نک: نائینی، ۱۳۳۴: ۳۷).

ضمن اینکه این اصل امکان گفت‌وگو و تعامل بدون خشونت و استعلا را پدید می‌آورد که ضروری‌ترین شرط پیشرفت تمدنی^۱ و نیز نشان جامعه متمدن است، زیرا جامعه متمدن، جامعه‌ای است که در آن تنبیه و زور که زبان نابرابری است، تا حد ممکن کاهش می‌یابد (وایتهد، ۱۳۷۱: ج ۱: ۲۲۳-۲۲۴).

۱. خداوند در قرآن، رسول خود را در فراخوانی مردم به سوی خدا، به طریق حکمت و موعظه نیکو و جدال احسن فرا می‌خواند (نحل: ۱۲۵) و صاحبان خرد و هدایت‌یافته را با این ویژگی می‌شناساند که گفتار را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند (زمر: ۱۸).

ج) مبنای معرفت‌شناختی

یکم: علم‌محوری و آگاهی ارزشی اسلام، یکی از مبنای تمدن‌ساز است. سخن گفتن از ارزش علم و دانایی در قاموس اسلام، پرداختن به بدیهیات است، زیرا آغاز نزول وحی با خواندن است و مهم‌ترین وظیفه پیامبر تعلیم کتاب و حکمت است (آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲). اسلام دین آگاهی، علم‌آموزی و معرفت‌محور است. حتی عبادت که در فرهنگ دینی، سرسپردگی و بندگی در مقابل ذات الهی است، در قاموس اسلام آن‌گاه ارجمند است که بر پایه شناخت و آگاهی استوار باشد^۱ و اساساً علم به‌عنوان جست‌وجوی حقیقت در فرهنگ اسلامی، از فضایل انسانی به‌شمار می‌آید (نک: شریف، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۲۷-۲۲۸). در روایتی اسلامی آمده است که «فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب و من لم یتفقّه فی دینه لم یرض الله له عملاً؛ برتری فقیه و دانشمند بر عابد، بسان برتری خورشید بر ستارگان است و هر که در دینش تفقه نکند، خداوند عملش را نمی‌پسندد» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۴۱۰). امام علی علیه السلام در اوصاف متقیان می‌فرماید: «آنان کسانی‌اند که گوش‌های خویش را وقف شنیدن دانش‌های سودمند می‌کنند»^۲.

علم‌آموزی در اسلام، نه مرز جغرافیایی دارد، نه مرز سنی؛ نه محدودده‌ای برای معلم دارد و نه مرزی برای موضوع می‌شناسد. هرچند مراتب علوم، از حیث اهمیت پاسخ‌گویی به نیازهای اصلی و متعالی، با اولویت‌های مختلفی است، اما چه‌بسا همان دانش، تابع اقتضائاتی، در زمانی در مرتبه بعدی قرار گیرد (نک: زیدان، ۱۳۳۶، ج ۳: ۵۲ به بعد؛ سروش، ۱۳۶۱: ۱۰۲ به بعد؛ همو، ۱۳۷۱: ۵۹ به بعد). به هر روی، اصل ارزش علم و معرفت، از ارکان مهم تمدن جدید اسلامی است.

دوم: عقل‌اندیشی و برتری تفکر عقلانی از دیگر ویژگی‌های اسلام است. اسلام همانند دیگر ادیان آسمانی، آیینی برای راه‌نمایی و به‌زیستی آدمی است و علی‌القاعده از پیروان خود سرسپردگی بی‌چون و چرا و پیروی محض را باید طلب کند، اما نگاهی به

۱. معصوم علیه السلام در تفسیر آیه: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶)، می‌فرماید که مراد از آن، معرفت است (ابی‌السعود، بی‌تا، ج ۲: ۱۳۰؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۲۷: ۲۵).
۲. «وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳).





قرآن و سنت نشان می‌دهد این اصرار بر بهره‌گیری از عنصر عقل و اندیشه‌گری خردمندانانه است که برجستگی دارد زیرا اساس آموزه‌های اسلام بر فطرت آدمی مبتنی است و عقل‌اندیشی نه تنها در تعارض با آورده‌های آن نیست، بلکه در جهت تحکیم آنها نیز هست. از این منظر، معرفتی ارزشمند و پذیرفتنی است که بر عقل و تفکر بنا شده باشد (بقره: ۱۷۱؛ انفال: ۳۲؛ و نکه: فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ج ۱: ۵۱ به بعد؛ شریف، ۱۳۶۲: ج ۱: ۲۰۳)؛ مبنایی که مهم‌ترین علت پیدایش و گسترش تمدن اسلامی است (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۲۴: ۳۹۵).

۴. ظرفیت‌های اسلام در ایجاد تمدن یا اسلام تمدنی

طراحی الگویی برای تمدن جدید اسلامی بدون توجه به ظرفیت‌های اسلام تمدنی بی‌معناست. مراد از ظرفیت، داشتن امکان‌هایی برای شکل‌دهی به یک جامعه متمایز است. سیدجمال‌الدین اسدآبادی دسته‌ای از ویژگی‌های زندگی متمدنانه را برشمرده و معتقد است اسلام از چنین ظرفیتی بهره دارد: ۱. لوح عقول امم و قبایل را از خرافه‌ها پاک کند (پرهیز از خرافات)؛ ۲. به انسان‌ها بدون توجه به برتری نژادی و طبقاتی، شایستگی لازم برای دست‌یابی به عالی‌ترین مراتب، جز نبوت که رتبه‌ای الهی است، اعطا کند (شرافت انسانی بدون برتری نژادی و طبقاتی)؛ ۳. امکان خردورزی و پیروی از برهان‌های پایمند به آدمیان بدهد (پرهیز از تقلید کورکورانه)؛ ۴. افرادی را مسئول جامعه سازد تا با آموزش مردم و شناسایی معارف حقه بکوشند و از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوند (متعهدسازی انسان در قبال دیگران) (عنایت، ۱۳۶۳: ۹۴-۹۶).

در این کلام، چهار ظرفیت تمدنی اسلام شناسایی شده که به‌زعم اسدآبادی نیاز اصلی ساخت تمدن جدید است. او بزرگ‌ترین مشکل جهان اسلام را در نادیده‌انگاری این ظرفیت‌ها و غفلت مسلمانان از آنها می‌شناساند. از آن میان دو ظرفیت اهمیت بیشتری دارند: یکی اصلاح‌گری اسلام یا خرافه‌گریزی آن است؛ و دیگری اصل همگانی امر به معروف و نهی از منکر.

به هر روی، ظرفیت‌های تمدن‌ساز اسلام، افزون بر آنچه بیان شد، شامل مؤلفه‌های

زیر است:

یکم: اصل جهان‌وطنی اسلام: واژه «امت» در فرهنگ اسلامی، یکی از اصطلاح‌های پر معنا و هویت‌بخش است که تا حد بالایی با اصطلاح تمدن برابری می‌کند و چه بسا آن را به معنای انسانی نزدیک‌تر می‌سازد. مراد از «امت» مجموعه انسان‌های هم‌کیش و دارای افق فکری اعتقادی هماهنگ است که نیازمندی‌های اساسی خویش را در سایه آن کیش برآورده می‌سازد و به طبع نوع خاصی از زندگی را شکل می‌دهد. اسلام به عنوان دین برتر و همه‌زمانی، دارای توان بالایی در طراحی امت است. از نظر آموزه‌های اسلامی، همه انسان‌های معتقد به اسلام یک امت هستند، هرچند در نقطه‌های مختلف جغرافیایی باشند. از این رو، همه جهان برای فرد مسلمان وطن شمرده می‌شود و هیچ چیز جز دیانت اسلامی با محوریت قرآن نمی‌تواند وی را محدود سازد. برای مسلمانان بدیهی است که دیانت برتر و مقبول خداوندی، دین اسلام محمدی است که هیچ دینی با آن قابل مقایسه نیست. خداوند در قرآن به صراحت می‌فرماید که اگر کسی جز از اسلام پیروی کند، از او پذیرفته نیست،^۱ زیرا آنچه بر حضرت محمد ﷺ وحی شده، دین خالص آدم و ابراهیم و تجدید یک توحید فطری و اصلی است (نصر، ۱۳۸۴: ۲ به بعد) و اگر تمام آدمیان و پریان گرد هم آیند تا برتر از آنچه بر آن حضرت نازل شده و کتابی فراتر از قرآن بیاورند، نمی‌توانند؛ حتی اگر همگان به پشتیبانی یکدیگر برخیزند.^۲ این رویکرد، البته مایه تشجیع و ایمان به خویشان مسلمان می‌گردد؛^۳ امری که دنیای امروز مسلمانان به شدت به آن نیاز دارد، زیرا بزرگ‌ترین مشکل جهان اسلام، خودباختگی در برابر دیگران است و اگر ایمان به خویشان مورد توجه باشد، به یقین تحولی عظیم پدید می‌آید (نک: شریعتی، ۱۳۷۱: ۷۹ به بعد). «تشکیل جامعه نمونه اسلامی» و «تشکیل امت واحده جهانی» که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده، در همین راستاست.



۱. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵).
۲. «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (الاسراء: ۸۸).
۳. سیدجمال‌الدین اسدآبادی یکی از دردهای بزرگ مسلمانان را باورنداشتن خویشان و درمان آن را ایمان و اعتقاد به مکتب و داشته‌های خویش می‌دانست (نک: مطهری، ۱۳۷۶: ۲۲-۲۴).



دوم: مرزناشناسی در دانش‌ورزی، ظرفیت بزرگ دیگر تمدنی اسلام است. آنچه در این دین ارزش دارد، دانستن و آموختن برای رسیدن به حقیقت است؛ چنان‌که اگر لازم باشد برای دست‌یافتن به دانش به دورترین نقاط عالم سفر کرد یا از انسان غیرهم‌کیش خود فراگرفت، باید چنین کرد. آموزش علم در هر سنی و برای هر کسی توصیه شده است و از هر کسی نیز می‌توان آن را به دست آورد. این ظرفیت را در تولید علم، توسعه دانش و ایجاد تمدن، نمی‌توان اندک انگاشت. علم در تفکر اسلامی، به دانش خاصی نیز محدود نیست و به‌طبع در دوره‌های مختلف و با پیدایی شاخه‌های مختلف، علم معنایی متناسب با آن می‌یابد. کمال حسن، نویسنده مالزیایی، رسیدن به تمدن جدید را ضروری دانسته و بر آن است که برای بقا در دنیای کنونی، دو کار اساسی باید دنبال شود:

الف) دستیابی به برتری در شاخه‌های دانش روز و دستیابی به ویژگی‌های جوامع مترقی؛

ب) تغییر این تصویر غریبان از اسلام که آن را دین نامتمدن و متحجر نشان داده‌اند (همان: ۴۳۷).

مسلمانان با بهره‌گیری از ظرفیت علم‌ورزی و با فهم درستی که از مفهوم علم می‌یابند، می‌توانند حضور تمدنی خود را در دنیای کنونی ثابت بخشند.

سوم: توجه به عنصر خود انسانی که سابقه‌ای دیرینه دارد. با همه گفت‌وگوهایی که در تاریخ فکر اسلامی میان اشاعره و معتزله در گرفته، این اندیشه امروزه غلبه دارد که آدمی در ایجاد و ساختن یا تخریب و از میان‌بردن زندگی خویش، تابع سنت‌های حاکم بر طبیعت و اجتماع، مختار است؛ هرچند اختیار مطلق برای او رقم نخورده است. وی با همین اختیار و اراده‌گرایی می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد و پیشرفتی را پدید آورد یا با کوتاهی خود، دچار رکود شود. قرآن می‌فرماید: «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، جز آنکه آنان خود سرنوشت خویش را تغییر دهند» (انفال: ۵۳).

«انسان با تلاش خویش، توشه می‌سازد» (النجم: ۳۹) و با عمل خود پاداشی را به دست می‌آورد یا عقابی را محتوم می‌کند» (زلزله: ۷ و ۸). بنابراین، خود اوست که همه برنامه‌های زندگی‌اش را طراحی می‌کند.

چهارم: نپذیرفتن سلطه بیگانگان و غیرمسلمانان، بر مسلمانان از یک سو، و مقبولیت ولایت مسلمانان بر یکدیگر از سوی دیگر، چه در عرصه داخلی و چه در حوزه خارجی، از دیگر ظرفیت‌های اسلام تمدنی است که بر عدم اتکای به دیگران تأکید دارد. خداوند اساساً نمی‌پذیرد کافران بر مسلمانان برتری و سلطه یابند (نساء: ۱۴۱)؛ چنان‌که ولایت و دوستی با آنان را ناپسند می‌شمرد (آل عمران: ۲۸؛ نساء: ۱۲۹ و ۱۴۴)، در حالی که چنین پیوندی میان مسلمانان، امری بدیهی شمرده شده است (توبه: ۷۱). همین رویکرد، می‌تواند تمدنی مستقل و استوار پدید آورد.

۵. راهکارهای ایجاد تمدن جدید اسلامی

ظرفیت‌های پیش‌گفته برای اسلام در ساخت تمدن، با چند راهکار مهم تحقق‌یافتنی است؛ چنان‌که برخی از عالمان نواندیش پای در این عرصه گذاشته و الگویی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت ارائه کرده‌اند؛ از جمله برخی دانشمندان مالزیایی با نظر به آینده و به‌منظور ایجاد جامعه‌ای مطمئن و باشکوه، بر اساس طرحی اولیه اصولی را به‌مثابه راهکار تمدن جدید شناسایی کردند؛ اصولی مانند ایمان و تقوای الهی؛ حکومت عادل و قابل اعتماد؛ حمایت از حقوق اقلیت‌ها و زنان؛ هم‌بستگی فرهنگی و اخلاقی؛ مردمی آزاد و مستقل؛ ارجحیت دانش؛ توسعه متوازن و فراگیر اقتصادی؛ حفظ محیط زیست و کیفیت خوب زندگی (نوروزی، ۱۳۹۳: ۳۹۱). این طرح به‌مثابه مانیفستی فراروی اندیشمندان و سردمداران آنجا قرار گرفت تا بر الگوی آن جامعه جدیدی شکل بگیرد. برخی در تشریح موارد یادشده و به‌منظور دستیابی به موفقیت، راهبردهای هشت‌گانه‌ای را برشمرده‌اند که به زعمشان در احیای تمدن اسلامی مؤثرند: احیای نقش تفکر خلاق و استقلال (اجتهاد) که اسلام به آن تشویق کرده است؛ گسترش و تفسیر مجدد جهاد برای پذیرش نیاز به دانش، علم و فناوری؛ ارتقای کیفیت شرایط اجتماعی و فرهنگی در تمامی زمینه‌ها؛ ارتقای نقش و مأموریت اسلام و مسلمانان به‌صورت جهانی به‌عنوان رحمتی برای نوع انسان؛ کاهش وابستگی به دیگر دولت‌ها یا ملت‌ها؛ گسترش جامعه‌ای که به دستورهای قرآنی عشق می‌ورزد و آن را به‌عنوان وظیفه‌ای برای





گسترش مرزهای دانش تقریر می کند؛ زدودن دوگانگی دانش دینی و دانش جهانی؛ یعنی دو دانشی که برای پیشرفت و توسعه لازم اند. همچنین آگاه ساختن نسل های جوان به این نکته مهم که رنسانس اروپایی بر اثر تماس اروپایی ها با دستاوردهای علمی و فناورانه مسلمانان در اسپانیا حاصل شد (همان: ۴۳۸-۴۳۹).

اما آنچه به باور نویسنده با توجه به مبانی و ظرفیت ها، در تحقق تمدن جدید اسلامی اثرگذاری دارد، به اختصار چنین است:

۱. تساهل و تسامح در مواجهه با مخالفان اندیشه ای، عقیدتی و علمی، فراهم سازی بستر اظهارنظرهای آزادانه؛
۲. توجه به کرامت انسانی و حقوقی که به حکم انسان بودن مستوجب آن است؛
۳. احترام به دیگران در عرصه گفت و گو، داد و ستدها و مراوده ها، بدون نگاه استیلایی و استعلایی؛
۴. رعایت اصل ارزش سالاری و صلاحیت مداری در نظام تشکیلاتی؛
۵. خود اصلاح گری پیش از اصلاح دیگری به عنوان آغاز تحول جامعه؛
۶. توجه به علم بدون مرز همراه با نوجویی یا به منظور یافتن کمالات جدید.

نتیجه گیری

تمدن اسلامی که بر پایه دسته ای از آموزه های بنیادین اسلام و در پرتو حاکمیت دیانت، توسط هموندان یعنی اعضای همزیست جامعه اسلامی - نه لزوماً مسلمانان - با بهره گیری از دستاوردهای تمدنی دیگران و در گذر زمان شکل گرفت، توانست در دوره هایی از تاریخ جهان، نقشی بی بدیل و چشمگیر ایفا کند و اساسی ترین نیازهای آسایشی و آرامشی آدمیان را پاسخ گوید، اما این تمدن در همیشه تاریخ به صورت پویا پیش رفت، بلکه بنا به دلایل و عواملی، در دوره ای از تاریخ، نتوانست هم پای تمدن جهانی پیش برود و دچار یکنواختی و عدم پیشرفت گردید. این بازمانی که قرن ها به درازا کشید، تا مدت ها بر مسلمانان پوشیده مانده بود تا اینکه در یک سده اخیر، دسته ای از نواندیشان دینی به آن تفتن یافته، با آسیب شناسی علل توقف، در پی احیای آن بر

آمدند تا تمدن اسلامی بار دیگر بتواند در میدان رقابت تمدنی حضور شایان خود را بیابد. اینکه به‌راستی چگونه می‌توان به احیای تمدن جدید دست یازید، دغدغه‌ای اساسی است که بدون شناخت مبانی اصلی تمدن‌ساز اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ یعنی مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی که شکوفایی تمدن اسلامی به آنها پیوند داشته است. البته همراه با شناسایی ظرفیت‌های اسلام تمدنی که همیشه در تاریخ وجود داشته و دارد و کافی است مسلمانان به‌ویژه نخبگان جامعه به آن توجه کنند، زیرا در ساحت تمدن‌سازی، این آدمیان هستند که نقش اصلی، بلکه انحصاری دارند؛ چنان‌که در مالزی دسته‌ای از عالمان تمدن‌شناس گام‌هایی در این خصوص برداشته و توفیق‌هایی نیز به‌دست آورده‌اند. بی‌گمان برای رسیدن به این هدف، در نظر داشتن راه‌کارهای تمدن‌ساز ضروری است؛ راه‌کارهایی مانند تساهل و تسامح، توجه به حقوق و کرامت انسانی، احترام به دیگران، اعتنای به علم و عالم و ...



کتابنامه

- * قرآن کریم.
* نهج البلاغه.
۱. آلوسی، محمود بن عبدالله (بی تا)، روح المعانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۲. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
 ۳. ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند، بیروت: دار صادر.
 ۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن حسن (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 ۵. ابی السعود، محمد بن محمد عمادی (بی تا)، تفسیر ابی السعود، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۶. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷)، مرآت البلدان، به کشش: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
 ۷. اقبال لاهوری، محمد (بی تا)، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات کتاب پایا.
 ۸. بابایی، حبیب الله (۱۳۹۳)، کاوش های نظری در الهیات و تمدن، قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 ۹. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، صحیح بخاری، بیروت: دار الفکر.
 ۱۰. بورلو، ژوزف (۱۳۷۹)، تمدن اسلامی، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
 ۱۱. بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۰۵)، دلائل النبوه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۱۲. توینبی، آرنولد (۱۳۵۳)، تمدن در بوته آزمایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
 ۱۳. جعفریان، رسول (۱۳۸۵)، «ادوار تمدن اسلامی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۰۷-۱۰۸، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۱۴. حنبلی، عبدالرحمن (۱۴۱۷)، فتح الباری، تحقیق محمود شعبان و دیگران، مدینه: مکتبه الغرباء.
 ۱۵. دورانت، ویل (۱۳۶۷)، تاریخ تمدن، ترجمه حمید عنایت و...، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
 ۱۶. _____ (۱۳۷۰)، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: سازمان آموزش و انتشارات انقلاب اسلامی.



نظر
صدر

سال بیست و دوم، شماره ۸۸، زمستان ۱۳۹۶

۱۷. رفیع، جلال (۱۳۷۱)، در بهشت شداد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، کارنامه اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۹. زیدان، جرجی (۱۳۳۶)، تاریخ تمدن اسلام، علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۲۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۱)، علم چیست، فلسفه چیست، تهران: پیام آزادی، چاپ دوم.
۲۱. _____ (۱۳۷۰)، تفرج صنع، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
۲۲. _____ (۱۳۷۱)، اوصاف پارسایان، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۳. شریعتی، علی (۱۳۷۰)، تاریخ تمدن (مجموعه آثار، ج ۱۱)، تهران: انتشارات قلم.
۲۴. _____ (۱۳۷۱)، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی (مجموعه آثار، ج ۲۷)، تهران: انتشارات الهام، چاپ سوم.
۲۵. شریف، میرمحمد (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه در اسلام، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۶. صفاء، ذبیح الله (۱۳۷۱)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران: مؤسسه انتشارات و نشر دانشگاه تهران.
۲۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۸. علمداری، کاظم (۱۳۸۲)، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، تهران: انتشارات نشر توسعه، چاپ نهم.
۲۹. عنایت، حمید (۱۳۶۲)، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۰. _____ (۱۳۶۳)، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران: انتشارات سپهر، چاپ سوم.
۳۱. غزالی، ابوحامد (بی تا)، احیاء علوم الدین، بیروت: دار الکتب العربی.
۳۲. فیض کاشانی، محمدحسن (۱۳۶۵)، الوافی، اصفهان: انتشارات امیرالمؤمنین.
۳۳. کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۲۸ ق.)، تاریخ بیداری ایرانیان، چاپ سنگی موجود در کتابخانه آستان قدس.
۳۴. کرمر، جوئل (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۵. کسرابی، محمدسالار (۱۳۷۶)، چالش سنت و مدرنیته در ایران، تهران: نشر مرکز.





۳۶. کوفی، محمد بن ابی شیبه (۱۴۰۹/۱۹۸۹م)، المصنف، تحقیق سعید اللجام، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۳۷. گرانام، فن (۱۳۴۲)، وحدت و تنوع در تمدن اسلامی، ترجمه عباس آریان پور، تبریز: کتاب فروشی معرفت.
۳۸. لوکاس، هنری (۱۳۶۶)، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات کیهان.
۳۹. مایکل، آندره، با همکاری هانری لوران (۱۳۸۱)، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، تهران: انتشارات سمت.
۴۰. متز، آدام (۱۳۶۴)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا قراگوزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۴۱. مخبرالسلطنه (مهدی قلی)، هدایت (۱۳۶۳)، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نشر نقره.
۴۲. المسایح، احمد عبدالرحیم (۱۴۱۰)، فلسفة الحضارة الاسلامیه، قاهره، بی نا.
۴۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست و دوم.
۴۴. _____ (۱۳۹۰)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
۴۵. نائینی، محمدحسین (۱۳۳۴)، تنبیه الامه و تنزیه المله، تهران: به کوشش سید محمود طالقانی، چاپ سوم.
۴۶. نصر، سیدحسین (۱۳۷۹)، انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدد)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۷. _____ (۱۳۸۴)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۴۸. _____ (۱۳۸۹)، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر نشر سهروردی.
۴۹. نوروزی فیروز، رسول و فاضله خاتمی نیا (۱۳۹۲)، «اسلام تمدنی: پلی میان سنت و تجدد»، دو ماهنامه آینه پژوهش، ش ۱۴۰.
۵۰. وایتهد، آلفرد نورث (۱۳۷۱)، سرگذشت اندیشه‌ها، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵۱. یوکیشی، فوکوتساوا (۱۳۶۳)، نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: نشر گویو.